جهان، آبستن نظم جدیدی است

گفت‌وگو با دکتر سید یاسر جبرائیلی درباره دگرگونی نظم جهانی

■ محمد صالح‌نیا

دکتر سید یاسر جبرائیلی، دانش‌آموخته اقتصاد سیاسی، بین‌الملل و اندیشه سیاسی، رئیس مرکز ارزیابی و نظارت راهبردی اجرای سیاست‌های کلی نظام و نویسنده کتاب «۱۰ ایالت متحده سابق» معتقد است جهان به دوره افول هژمونی و سیطره نظم تک‌قطبی لیبرال نزدیک می‌شود و رویدادهای داخل کشور از جمله اعتراض‌های اخیر را هم از چنین چشم‌اندازی نگاه می‌کند.

اگر بخواهیم تعریفی مجمل از نظم جهانی و دگرگونی آن، به ویژه در دو سه دهه اخیر ارائه کنیم، چه نکاتی قابل ارائه خواهد بود؟

نظم جهانی عبارت است از یکسری قواعد، هنجارها و نهادها که بر روابط میان بازیگران بین‌المللی حاکم است. در واقع نظم جهانی را می‌توان ترتیباتی از قدرت و اقتدار دانست که چارچوبی برای سیاست بین‌الملل فراهم می‌کند.

ببینید از سال ۱۹۹۱ میلادی یعنی پس از سرنگونی اتحاد جماهیر شوروی و پایان نظم دوقطبی دوران جنگ سرد، نظام بین‌الملل ماهیت هژمونیک پیدا کرده است. نظم هژمونیک بر اثر فائق آمدن یک قدرت برتر بر نظامات بین‌المللی شکل می‌گیرد. ویژگی این قدرت برتر آن است که قدرت اختصاصی‌اش از مجموع قدرت دیگر بازیگران در محیط بین‌الملل بیشتر است. قدرت هژمون به‌تنهایی می‌تواند قواعد و هنجارهای روابط سیاسی و اقتصادی بین‌المللی را دیکته کند. سازمان‌های بین‌المللی که هژمون محور ایجاد آنهاست، یک رابطه دوسویه با هژمون دارند؛ از یک سو وابستگی ماهوی به قدرت هژمون دارند، از سوی دیگر کارکردشان مشروعیت‌بخشی به هژمون و تقویت مؤلفه‌های قدرت هژمون است. در یک کلام، نظم هژمونیک، یک نظم سلسله‌مراتبی است که کارکردش، بیشینه‌سازی منافع قدرت هژمون است.

منافع قدرت هژمون، یعنی امریکا پس از فروپاشی شوروی چطور تأمین شده است؟

امریکا به عنوان قدرت هژمون در طول سال‌های پس از جنگ سرد، منافع خود را در سطح جهان از طریق نهادهای اقتصادی بین‌المللی (مثل سازمان تجارت جهانی، بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول)، سازمان‌های امنیتی (مانند ناتو) و ارزش‌های سیاسی لیبرال (که در نظام‌های سیاسی لیبرال- دموکرات یا اقتصاد بازار آزاد تجمیع شده) دنبال کرده است. بررسی‌هایی که روی اسناد امنیت ملی امریکا در دوره پس از جنگ جهانی دوم صورت گرفته، نشان می‌دهد در تمامی این اسناد، رهبری امریکا در نظم لیبرال برای حصول اطمینان از اینکه این نظم منافع امریکا را تأمین می‌کند، ضروری عنوان شده است. می‌توان گفت نظم لیبرال کنونی، شکل بلوغ یافته نظم استعماری نیز است، به نحوی که استعمار به معنی تصرف بازار و سیطره بر منابع مستعمره، اگر در گذشته از طریق اشغال نظامی یا حمایت از حکومت دیکتاتور بومی دست نشانده صورت می‌گرفت، در نظم لیبرال از طریق هنجارها، قواعد و نهادهای لیبرال صورت می‌گیرد که کولاس (Colas) آن را سیاست «هژمونی بازار و مرزهای سبز» نامیده است.

تحولاتی که پیرو حمله نظامی روسیه به اوکراین واقع شد، نقطه اوج روندی است که از سالیان گذشته آغاز شده و نظم اقتصادی- سیاسی برخاسته از پایان جنگ سرد را در معرض دگرگونی اساسی قرار داده است.

امروز به ویژه بعد از حمله روسیه به اوکراین از کلیدواژه‌ای به نام دُرِدیسی در نظم هژمونیک گذشته سخن به میان می‌آید و گفته می‌شود که شرایط دیگر به گذشته برنخواهد گشت. حساسیت‌های مرزی بین کشورها خودش را در حالی نشان می‌دهد که به نظر می‌رسد امریکا دیگر نمی‌تواند نقش سنتی خود را در این بازه بازی کند. نمونه آن حفظ قرمز چین درباره تایوان است. در این باره چه می‌توان گفت؟

قاعدتاً وقتی از تغییر نظم هژمونیک سخن می‌گوییم، باید اثبات کنیم که هژمون دیگر قادر به صیانت از نظم سلسله‌مراتب موجود نیست؛ یعنی دیگر آن قدرت بلامنازعی نیست که توانایی‌هایش از مجموع توانایی‌های دیگر بازیگران کلیدی بیشتر بوده و می‌تواند در محیط بین‌الملل قواعد و هنجارهایی را در جهت منافع خود وضع و اعمال اقتدار کند.

شاید در نگاه اول این‌طور به نظر آید که برای این منظور، باید سراغ مؤلفه‌های سیاسی، اقتصادی و نظامی هژمون برویم و ارزیابی‌شان کنیم، اما در واقعیت این مؤلفه‌ها خودشان معلول عوامل زیربنایی قدرت هستند. یعنی ما یکسری مؤلفه‌های قدرت داریم که می‌شود در حوزه‌های سیاسی، اقتصادی، نظامی، فناوری و غیره دسته‌بندی کرد؛ یکسری منابع مولد قدرت داریم که قبل از اینها قرار می‌گیرند. لذا اگر منابع مولد قدرت پایدار یا رو به رشد باشد، نوسان در مؤلفه‌های قدرت نمی‌تواند شاخص مناسبی برای ارزیابی فراز و فرود یک بازیگر باشد.

جذاب است که بدانیم اساساً چرا دولت‌ها و به یک معنا ملت‌ها در عرصه کنش‌های بین‌المللی این صعود و افول‌ها را تجربه می‌کنند. این طور بگویم آیا قاعده‌ای می‌توان برای این صعود و افول‌ها وضع کرد؟

مؤسسه رند (RAND) به سفارش و تأمین مالی پنتاگون، پژوهشی توسط تیمی خبره و به مدت ۱۵ ماه درباره ۱۰ ایالت متحده سابق امریکا صعود و افول ملت‌ها و موفقیت‌ها و شکست‌های آنها در جریان رقابت‌های بین‌المللی انجام داده و اخیراً نتایج آن را در گزارش ۴۰۰ صفحه‌ای منتشر کرده است. این پژوهش، ۱۲۰ مورد تاریخی را بررسی کرده که عبارتند از امپراتوری روم، چین، اسپانیا، اتریش ـ مجارستان، عثمانی، ایتالیا، بریتانیا، سوئد، فرانسه، ژاپن، اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده امریکا. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد در طول تاریخ اتچه عامل اصلی برتری و موفقیت برخی ملت‌ها در رقابت‌های بین‌المللی بوده، نه قدرت نظامی و اقتصادی که برخی ویژگی‌های اساسی ملت‌های برتر بوده است؛ به نحوی که حتی قدرت نظامی و اقتصادی نیز معلول این خصال ملی بوده‌اند که من آنها را «خصال ملی برتر سازا» می‌نامم. در مقابل، افول در این خصال نیز موجب افول آنها شده است. این ویژگی‌ها در هفت مورد ذیل بیان و سپس وضعیت امریکا در نسبت با آنها ارزیابی شده است:

اول. بلندهمتی و عزم واراده ملی: تمایل شدید در عموم مردم برای دستیابی به توفیقات و برتری‌های علمی و دانش‌آموختگی اساسی قوی نسبت به عظمت ملی و سرنوشت ملی. البته این برتری‌های مدنظر، منحصر به اهدافی در حوزه علم و فناوری نبوده، بلکه شامل تمایلی برای نمایش برتری فرهنگ ملی به جهانیان نیز بوده است.

دوم. هویت ملی متحد: ملت‌هایی که حس قوی هویت ملی و انسجام اجتماعی داشته‌اند، نسبت به ملتی که هویت‌های پاره پاره داشته‌اند یا تهدیدی نسبت به هیچ نوعی از ملیت متحد نداشته‌اند، حائز مزیت رقابتی بوده‌اند. بریتانیا، ژاپن میجی و امریکا از این مزیت منتفع شده و امپراتوری عثمانی، شوروی و اتریش ـ مجارستان از فقدان این مزیت آسیب دیده‌اند.

سوم. فرصت‌های برابر: مراد از فرصت برابر، درجه‌ای است که احاد مردم بتوانند کار کنند، در کار خود به پیشرفت و موفقیت برسند، تولید و ابراز ایده نمایند، خلاقیت به خرج دهند، با یکدیگر مرتبط شوند یا به هر طریق دیگری استعداد کامل انسانی‌شان را در خدمت سعادت و قدرت ملت خود قرار دهند.

چهارم. یک دولت فعال و پرکار: مراد از دولت فعال و پرکار، دولت تصدی‌گر در اقتصاد و جامعه نیست بلکه منظور، دولتی پرانرژی، آینده‌نگر و قدرتمند است که بتواند شرایط را برای موفقیت ملی فراهم کند.

پنجم. نهادهای مؤثر: نهادهای مؤثر خصوصی و عمومی (غیردولتی)، موجب کاهش هزینه فرایندها و تقویت تعاملات اقتصادی و اجتماعی می‌شوند و خلأهایی که دولت نتوانسته پر کند، پر می‌کنند. این نهادها، حمایت‌های ساختاری لازم برای ایجاد فرصت‌های برابر ایجاد و زمینه را برای ایفای نقش کارآمد دولت، فراهم می‌کنند.

ششم. جامعه علاقه‌مند به یادگیری و سازگار با تحولات: ملت‌های پویا و برتر، نوعاً تشنه ایده‌های جدید و مشتاق سیاست‌ها و رویکردهای نوین هستند.

هفتم. تنوع رقابتی و تکثر: مراد از تنوع نه تنها تنوع در نژاد و قوم و جنسیت، بلکه تنوع در تحصیلات، شغل، توانمندی‌ها، زبان، تجارب و... است. منظور از تکثر نیز وجود منابع متداخل اقتدار، قانونگذاری، حکمرانی و نیز میرائی است که مردم تکثر را رخ می‌نهند و تحمل می‌کنند.

این گزارش تأکید دارد که هر کدام از این خصال هفت‌گانه ملی، به تنهایی موجب برتری یک ملت در تاریخ نبوده‌اند، بلکه اولاً مقوم یکدیگر بوده‌اند و ثانیاً، در حد تعادل وجود داشته‌اند.

وضعیت این شاخص‌ها مشخصاً درباره امریکا چگونه است؟

جامعه امریکا از نظر واجد بودن این ویژگی‌ها مورد ارزیابی قرار گرفته و نتایجی حاصل شده است. در خصوص «بلندهمتی و عزم و اراده ملی»، نظرسنجی‌ها حاکی از تضعیف اعتقاد مردم به پروژه ملی است. درباره «هویت ملی متحد»، ارزیابی این است که چندپارگی و قطبی شدن جامعه امریکا در حال رشد است. در زمینه «وجود فرصت‌های برابر برای احاد مردم»، ارزیابی این است که درجه‌ای پایا از فرصت و پویایی اجتماعی وجود دارد، اما از نقطه اوج آن در اواسط قرن بیستم کاهش قابل توجهی صورت گرفته و نابرابری در جامعه امریکا در حال افزایش است. در رابطه با وجود «یک دولت فعال و پرکار»، ارزیابی این است که در حوزه‌های خاصی نظیر تحقیق و توسعه، سرمایه‌گذاری‌های قابل توجهی صورت می‌گیرد، اما در بسیاری موارد، یک ناتوانی کلی برای غلبه بر انسداد بوروکراتیک و قطبی‌شدن سیاسی دیده می‌شود. در رابطه با «نهادهای مؤثر»، در گزارش آمده که رتبه‌بندی‌های جهانی حاکی از تداوم تأثیرگذاری نهادهاست؛ ولی مشروعیت نهادهای عمومی امریکا در حال افول است و موانع بوروکراتیک بر سر ابداع و نوآوری، متداولند. در خصوص ویژگی «جامعه علاقه‌مند به یادگیری و سازگار با تحولات»، ارزیابی این است که در مقایسه با شرایط جهانی تراز بالاست، ولی در بسیاری موارد، کند حرکاتو است و نهایتاً در خصوص ویژگی «تنوع و تکثر رقابتی»، گفته شده که مقادیری انعطاف‌پذیر از هر دو مورد وجود دارد، اما توانایی بهره‌برداری از نهادهای حکمرانی متکثر برای بهره‌مندی از تجارب، ناکافی است.

وقتی این خصلت‌ها و ویژگی‌های برتر ساز یک ملت از بین می‌روند یا ضعیف می‌شوند، در تحلیل رفتن مؤلفه‌های سیاسی، اقتصادی و نظامی قدرت خود را نشان می‌دهند؛ در ناکامی هژمون در صیانت از نظم جهانی متجلی می‌شوند.

آیا می‌توان به صورت مصداقی و با نشانه‌های روشن درباره این ناکامی هژمون در صیانت از نظم جهانی سخن گفت؟

اجازه دهید اول به این موضوع اشاره کنم که وقتی شما سناد امنیت ملی امریکا طی هفت دهه اخیر را بررسی می‌کنید، می‌بینید واشنگتن هسته اصلی نظام هژمونیک را مجموعه‌ای از نظام‌های سیاسی ـ اقتصادی ـ نظامی، فناوری و غیره دسته‌بندی کرد؛ یکسری منابع مولد قدرت داریم که قبل از اینها قرار می‌گیرند. لذا اگر منابع مولد قدرت پایدار یا رو به رشد باشد، نوسان در مؤلفه‌های قدرت نمی‌تواند شاخص مناسبی برای ارزیابی فراز و فرود یک بازیگر باشد.

با فروپاشی کمونیسم در گذشته و فروپاشی لیبرالیسم در دوره حاضر، در شرق و غرب عالم نظمی مبتنی بر یک «ایدئولوژی مدعی تمدن‌سازی» وجود نخواهد داشت. کشورها چایگزین شدن چین با امریکا در رأس نظم موجود نیز، خطاست چون چین به ایدئولوژی زیربنای نظم فعلی یعنی لیبرال دموکراسی متعهد نیست

واشنگتن نه موفق شد نظام‌های سیاسی ایران، چین و روسیه را از طریق براندازی سخت یا نرم تغییر دهد و نه توانست آنها را تابع خود کند. چین و روسیه تبدیل به واحدهای قدرت اقتصادی و واحد قدرت تک‌بعدی خارج از نظم لیبرال نماند

آیا افول هژمونی امریکا می‌تواند به این معنی باشد که مثل یک بازی دومینو این افول، سایه خود را بر نظام‌های لیبرال دیگر هم بیندازد؟

ببینید علاوه بر ناکامی‌های امریکا، روند معکوسی در جهان برای تغییر نظام‌های سیاسی لیبرال ـ دموکرات به انواع دیگر نظام‌ها آغاز شده است. اخیراً مؤسسه «گونه‌های دموکراسی» (Varieties of Democracy) گزارش داده که تعداد نظام‌های لیبرال- دموکرات در جهان از ۴۲ کشور در سال ۲۰۱۲ به ۳۴ کشور کاهش یافته و صرفاً ۱۳ درصد جمعیت جهان در این نوع نظام‌ها زندگی می‌کنند.

و نتایج این گزارش چه تصویری را در ذهن شما بیدار می‌کند؟

اگر بخواهیم وضعیت امروز جهان را تصویر کنیم، باید بگوییم پروژه توسعه لیبرال دموکراسی شکست خورده لذا نظم لیبرال بر خاسته از پایان جنگ سرد در آستانه تغییر است. البته این شکست دلایل متعددی دارد.

مثلاً؟

کاستی‌های معرفتی و انسان‌شناختی ایدئولوژی لیبرالیسم. لودویگ فون میزس (Ludwig Von Mises) از فلاسفه پیشرو این مکتب کتابی با عنوان «لیبرالیسم» دارد که می‌توان آن را مانیفست لیبرالیسم دانست. اتجا می‌گوید لیبرالیسم صرفاً بر «رفاه مادی» متمرکز است و کاری به نیازهای درونی و معنوی انسان ندارد («البته کاری ندارد، چون پاسخی هم به این نیازها ندارد!). لذا تمام سیاست‌ها و برنامه‌هایش حول بیشینه‌سازی رفاه مادی انسان‌ها می‌چرخد. همین نگاه تک‌بعدی به انسان، منشأ شکست‌های بعدی این مکتب و ناکامی و به بن بست رسیدن تمدن غرب بوده است. البته در پرانتز عرض کنم که نظریه‌پردازان‌شان تلاش دارند که این خلأ را با فاصله گرفتن از رفاه مادی و افزودن برخی مؤلفه‌های غیرمادی به ایدئولوژی لیبرالیسم جبران کنند که نقض غرض است و بعضاً به طنزهای جالبی منتهی شده است.

چه شواهدی از این تلاش نظریه‌پردازان لیبرالیسم برای پوشاندن ضعف معنایی می‌توانید بیاورید؟

فرانسیس فوکویاما چندماه پیش مقاله‌ای در مجله فارین افیرز نوشته و در آن استدلال کرده بود که شهروندان اوکراینی حاضرند برای آرمان‌های لیبرالیسم جان دهند. در توئیتی، تناقض این سخن را مطرح کرده و نوشتم «لیبرالیسم، آن‌گونه که میزس تعریفش می‌کند، آموزه‌ای است که کاملاً معطوف به رفتار انسان‌ها در این جهان و افزایش رفاه مادی آنهاست. فرانسیس فوکویاما باید به ما بگوید: چگونه اوکراینی‌ها با «هرگ برای آرمان‌های لیبرال» به «رفاه مادی» می‌رسند؟!». فوکویاما در پاسخ به آن توئیت نوشت که «این نشان‌دهنده فقر تعریف میزس از لیبرالیسم است و او دغدغه ارزای سیاسی نداشت».

و قضاوت کاربران درباره این مباحثه توئیتی چه بود؟

کسانی که با آرای میزس آشنایند، از ادعای فوکویاما بر آشفتند. آقای تدیتی که کتاب لیبرالیسم میزس را به فارسی ترجمه کرده به من پیام داد و گفت که از سخن فوکویاما تعجب کرده و ربط دادن جنگ اوکراین به لیبرالیسم دقیق نیست. برخی محققان مؤسسه میزس نیز به این مباحثه توئیتری پیوستند و از فوکویاما سؤال کردند چطور فردی که مجبور به گریز از دست نازی‌ها شد، دارد مؤلفه‌های این نوع قدرت عبارت‌اند از «تحریم مالی»، «حمله سایبری» و «حمایت از اپوزیسیون داخلی».

یعنی می‌توان کنش‌های سال‌های اخیر امریکا در برابر ایران به ویژه این چند ماه اخیر را از این دریچه نگاه کرد؟

حتماً مصیب طور است. ببینید امروز قدر ریختن نظم لیبرال و برآمدن نظم جدید جهانی، رابطه تنگاتنگی با تضعیف «قدرت اعمال فشار» امریکا به عنوان پاسبان نظم موجود دارد و اتفاقاً همین مسئله است که باید در تدوین راهبرد جمهوری اسلامی در رابطه با تحولات جاری جهان، مورد توجه جدی قرار گیرد. در رابطه با مؤلفه «حمایت از اپوزیسیون»، فتنه ناکام اخیر را می‌توان اوج این تلاش دانست. امریکا در این فتنه، تمام سرمایه‌اش را به میدان آورد. امریکا می‌داند که اکثریت مطلق مردم، حامی و پشتیبان جمهوری اسلامی هستند و اساساً جمهوری اسلامی متعلق به مردم است. اما در دو مقطع، با دو شیوه متفاوت تلاش کرد که برای اپوزیسیون، در عین قلت، توهم کثرت ایجاد کند. در فتنه ۸۸ از طریق شیوه‌های انقلاب رنگی این پروژه دنبال شد، در فتنه ۱۴۰۱ پندار اپوزیسیون این بود که می‌توانند با لشکر قبیله مجازی، این توهم کثرت را ایجاد کنند. در هر دو فتنه، دیدیم که مردم با حضور خود، پتک واقعیت را بر شیشه توهم کوبیده و خردش کردند.

چرا عملکرد ما در حوزه سایبری چندان کارآمد نیست. منظورم این است که در حوزه شبکه‌های اجتماعی نمی‌توانیم کارآمد ظاهر شویم و به ویژه در چالش‌های بزرگ، هدایت افکار عمومی را در اختیار حریف قرار می‌دهیم.

البته در حوزه سایبری، بحمدالله پیشرفت‌های خوبی حاصل شده و بر اساس آخرین رتبه‌بندی مرکز بلفر (Belfer Center) جمهوری اسلامی در حوزه قدرت «اقتدار سایبری» پس از امریکا، انگلیس، روسیه، چین، اسپانیا، رژیم صهیونیستی و آلمان، در رتبه هشتم قرار دارد. اما زیده‌اند سایبری ما خوب نیست و در جایگاه ۳۹ جهان قرار داریم که نیازمند توجه ویژه است. شاید همین قدرت گرفتن رقبای امریکا در حوزه اقتدار سایبری بوده که باعث شده افرادی نظیر جوزف نای، از ضرورت پایان دادن به «آنارشی سایبری» و ضرورت ایجاد «نظم سایبری» در جهان سخن بگویند. او اخیراً در مقاله‌ای در کتاب خود با عنوان «نظم جهانی» یک فصل را به مبحث «۱۰ ایالت متحده و ایران: رویکردهایی به نظم» اختصاص داده که عمدتاً به تحلیل فرمایشات حضرت آقا ناظر به بیداری اسلامی پرداخته و نوشته است: «چهره‌ای دین‌مدار، پرخورد از سیطره مادی و معنوی، در کشوری با اهمیت فراوان، پروژه‌یی بزرگ نظم جهانی جایگزینی را پیگیری می‌کرد که در تضاد با نظم فعلی بود. رهبر ایران اظهار می‌داشت که اصول جهان‌شمول دینی (و نه علایق ملی) با اینترناسیونالیسم لیبرال) در دنیای جدیدی حکم‌فرما خواهند بود که طبق پیشگویی وی در آینده شکل خواهد گرفت».

آیا با فروپاشی کمونیسم در گذشته و فروپاشی لیبرالیسم در دوره حاضر، در شرق و غرب عالم نظمی مبتنی بر یک «ایدئولوژی مدعی تمدن‌سازی» وجود نخواهد داشت. کشورها چایگزین شدن چین با امریکا در رأس نظم موجود نیز، خطاست چون چین به ایدئولوژی زیربنای نظم فعلی یعنی لیبرال دموکراسی متعهد نیست

این کشور است. در سال ۲۰۲۱ کسری تجاری امریکا بیش از ۸۵۹ میلیارد دلار بوده است. در سال ۱۹۵۸، حدود ۷۳ درصد مردم امریکا به حکومتشان اعتماد داشتند اما در سال ۲۰۲۱ این رقم به ۲۴ درصد کاهش یافته است.

اسم این بحران را چه می‌گذارید؟

مسلماً ایدئولوژی لیبرال ـ دموکراسی دچار «بحران جذابیت و کارآمدی» شده است و نتیجه دیگر که در «دومینو وار پشت سر این بحران حادث شده، تضعیف قدرت امریکا برای پاسبانی و توسعه نظم لیبرال است. امریکای امروز نه قدرت اقتصادی لازم برای تشویق و ترغیب دیگران را در رابطه با اهداف خود دارد، نه برای سایر ملت‌ها یک الگوی موفق است که از این الگو تبعیت کنند، و نه قدرت نظامی‌اش را می‌تواند برای دستیابی به اهدافش اهرم کند.

برخی ممکن است بگویند این گزاره‌ها واقع‌بینانه نیست چون هنوز امریکا با کیفیت‌ترین و مدرن‌ترین سلاح‌ها را در زرادخانه‌هایش دارد و حضور نظامی امریکا آن قدر پررنگ است که نمی‌توان نادیده گرفت.

آنچه گفته شد به معنای آن نیست که امریکای امروز اساساً فاقد قدرت نرم و سخت است بلکه کارایی این دو نوع قدرت برای پاسبانی و توسعه نظم لیبرال از میان رفته است. امریکا نه تنها قدرت مغلوب ساختن رقبا را ندارد، بلکه مکرر مغلوب اراده آنها شده است. شما نگاه کنید شکست‌های پی در پی امریکا از جبهه مقاومت در منطقه ما، تهدیدهای نظامی و اشبنگتن در جهان را بی‌اعتبار کرده است. کار بزرگ شهید حاج قاسم، که بزرگ‌تر از شکست دادن امریکا در منطقه است، بی‌اعتبارسازی تهدید نظامی امریکا در جهان است.

آیا امریکا افول خود را خواهد پذیرفت یا این طور بگویم با آن کنار خواهد آمد؟

ببینید از آنجایی که جریان سرمایه‌داری از نظم موجود همچنان دفع می‌شود، طبیعی است که امریکا تا آخرین لحظه برای حفظ این نظم تلاش خواهد کرد و از سایر مزیت‌های خود در محیط بین‌الملل برای تغییر نظام یا تغییر رفتار قدرت‌های غیرهمسو بهره خواهد برد.

گزارش‌های مراکز غربی در این باره چه می‌گوید؟ آیا تعبیری در این باره را ارائه کرده‌اند؟

سال ۲۰۱۶ مرکز راوبو گزارش مهمی منتشر کرد که ناظر به رقابت امریکا با ایران، چین و روسیه بود. در آن گزارش استدلال شده بود که هر چند قدرت سخت و نرم امریکا علیه این سه کشور کارایی خود را از دست داده است، اما امریکا می‌تواند روی یک مفهوم قدرت عادی قدرت با عنوان «قدرت اعمال فشار» (Power to Coerce) حساب کند که در آن، همچنان مزیت و برتری جهانی دارد. مؤلفه‌های این نوع قدرت عبارت‌اند از «تحریم مالی»، «حمله سایبری» و «حمایت از اپوزیسیون داخلی».

یعنی می‌توان کنش‌های سال‌های اخیر امریکا در برابر ایران به ویژه این چند ماه اخیر را از این دریچه نگاه کرد؟

حتماً مصیب طور است. ببینید امروز قدر ریختن نظم لیبرال و برآمدن نظم جدید جهانی، رابطه تنگاتنگی با تضعیف «قدرت اعمال فشار» امریکا به عنوان پاسبان نظم موجود دارد و اتفاقاً همین مسئله است که باید در تدوین راهبرد جمهوری اسلامی در رابطه با تحولات جاری جهان، مورد توجه جدی قرار گیرد. در رابطه با مؤلفه «حمایت از اپوزیسیون»، فتنه ناکام اخیر را می‌توان اوج این تلاش دانست. امریکا در این فتنه، تمام سرمایه‌اش را به میدان آورد. امریکا می‌داند که اکثریت مطلق مردم، حامی و پشتیبان جمهوری اسلامی هستند و اساساً جمهوری اسلامی متعلق به مردم است. اما در دو مقطع، با دو شیوه متفاوت تلاش کرد که برای اپوزیسیون، در عین قلت، توهم کثرت ایجاد کند. در فتنه ۸۸ از طریق شیوه‌های انقلاب رنگی این پروژه دنبال شد، در فتنه ۱۴۰۱ پندار اپوزیسیون این بود که می‌توانند با لشکر قبیله مجازی، این توهم کثرت را ایجاد کنند. در هر دو فتنه، دیدیم که مردم با حضور خود، پتک واقعیت را بر شیشه توهم کوبیده و خردش کردند.

چرا عملکرد ما در حوزه سایبری چندان کارآمد نیست. منظورم این است که در حوزه شبکه‌های اجتماعی نمی‌توانیم کارآمد ظاهر شویم و به ویژه در چالش‌های بزرگ، هدایت افکار عمومی را در اختیار حریف قرار می‌دهیم.

البته در حوزه سایبری، بحمدالله پیشرفت‌های خوبی حاصل شده و بر اساس آخرین رتبه‌بندی مرکز بلفر (Belfer Center) جمهوری اسلامی در حوزه قدرت «اقتدار سایبری» پس از امریکا، انگلیس، روسیه، چین، اسپانیا، رژیم صهیونیستی و آلمان، در رتبه هشتم قرار دارد. اما زیده‌اند سایبری ما خوب نیست و در جایگاه ۳۹ جهان قرار داریم که نیازمند توجه ویژه است. شاید همین قدرت گرفتن رقبای امریکا در حوزه اقتدار سایبری بوده که باعث شده افرادی نظیر جوزف نای، از ضرورت پایان دادن به «آنارشی سایبری» و ضرورت ایجاد «نظم سایبری» در جهان سخن بگویند. او اخیراً در مقاله‌ای در کتاب خود با عنوان «نظم جهانی» یک فصل را به مبحث «۱۰ ایالت متحده و ایران: رویکردهایی به نظم» اختصاص داده که عمدتاً به تحلیل فرمایشات حضرت آقا ناظر به بیداری اسلامی پرداخته و نوشته است: «چهره‌ای دین‌مدار، پرخورد از سیطره مادی و معنوی، در کشوری با اهمیت فراوان، پروژه‌یی بزرگ نظم جهانی جایگزینی را پیگیری می‌کرد که در تضاد با نظم فعلی بود. رهبر ایران اظهار می‌داشت که اصول جهان‌شمول دینی (و نه علایق ملی) با اینترناسیونالیسم لیبرال) در دنیای جدیدی حکم‌فرما خواهند بود که طبق پیشگویی وی در آینده شکل خواهد گرفت». به نظرم اینک دوران تحقق این «پیش‌بینی» فرا رسیده است.

کارایی دو نوع قدرت سخت و نرم امریکا برای پاسبانی و توسعه نظم لیبرال از میان رفته است. امریکا نه تنها قدرت مغلوب ساختن رقبا را ندارد، بلکه مکرر مغلوب اراده آنها شده است

افول قدرت پاسبان جهان

۲ امروز فرو ریختن نظم لیبرال و برآمدن نظم جدید جهانی، رابطه تنگاتنگی با تضعیف «قدرت اعمال فشار» امریکا به عنوان پاسبان نظم موجود دارد و اتفاقاً همین مسئله است که باید در تدوین راهبرد جمهوری اسلامی در رابطه با تحولات جاری جهان، مورد توجه جدی قرار گیرد

از جهانی‌سازی تا جهان دینی

۱ هنری کیسینجر، نظریه‌پرداز شهیر امریکایی در کتاب خود با عنوان «نظم جهانی» می‌نویسد: رهبر ایران اظهار می‌داشت که اصول جهانشمول دینی (و نه علائق ملی یا اینترناسیونالیسم لیبرال) در دنیای جدیدی حکمفرما خواهند بود که طبق پیشگویی وی در آینده شکل خواهد گرفت

تکامل استعمار در نظم لیبرال

۴ نظم لیبرال کنونی، شکل بلوغ یافته نظم استعماری است، به نحوی که استعمار به معنی تصرف بازار و سیطره بر منابع مستعمره، اگر در گذشته از طریق اشغال نظامی یا حمایت از حکومت دیکتاتور بومی دست نشانده صورت می‌گرفت، در نظم لیبرال از طریق هنجارها و قواعد و نهادهای لیبرال صورت می‌گیرد

رقبای امریکا در آفند سایبری

۳ قدرت گرفتن رقبای امریکا در حوزه آفند سایبری باعث شده افرادی نظیر جوزف نای، از ضرورت پایان دادن به «آنارشی سایبری» و ضرورت ایجاد «نظم سایبری» در جهان سخن بگویند